

کاسب و در به درم چی اومده به سرم

گفت و گو با دستفروش رشتی که حین کار ترانه های معروف را با محتوایی خلاقانه بازی می کند

الیه توانا | روزنامه نگار



چند روز پیش پیامی را در باره یک پسر دستفروش یا این توضیح دیدم: «خلاقیت داره تو کارش، پسر باحالی به نظر می‌رسه» و این طوری شد که من با «ابی دستمال فروش» آشنا شدم. البته این عنوانی است که خودش را با آن معرفی می کند. به او می گویم مردی که دستمال و آواز می‌فروشد؛ «ابراهیم آقایی زاده، ۴۱ ساله است و در شهرش رشت، دستفروشی می کند اما شیوه کارش با بقیه همکار هایش متفاوت است. ابراهیم، ترانه های مشهور را باز نویسی می کند به طوری که همه شان در وصف دستمال کاغذی هستند و درباره سختی های کار دستفروشی. مردم در رشت حین قدم زدن توی کوچه و خیابان، ترانه مرتضی پاشایی را این طوری می شنوند؛ «به فکرم که باشی منم باز می توئم/ برای دستمالام به آواز بخونم/ بخر دیگه دیرم نشه باز دوباره/ خریدن واسه تو که کاری نداره، یا مثلاً «یکی بیاد ازم دستمال بگیره /اگه تموم نشه گر بهام می گیره / بخر ازم تو که دستمال نداری/ چرا می خوی تنهام بذاری؟». آن چه در ادامه می خوانید شرح شیفتگی ابراهیم است به خوانندگی و آواز و حکایت گرداندن زندگی با دستفروشی.

می خوانم که بفروشم و دیده شوم

ابراهیم ماجرای دستفروشی همراه با خوانندگی اش را ابراهیم تعریف می کند: «هشت سال است دستفروشی می کنم. قبلا توی یک شرکت کار می کردم که تعطیل شد و بیکار شدم. یکی از دوستانم دستفروشی را پیشنهاد کرد. یک روز با چندتا بسته دستمال کاغذی توی خیابان ولی هبچی نفروختم. هر چی دادزم، کسی ازم خرید نکرد. روز بعد سعی کردم توجه مردم را جلب کنم. مثلامی گفتم: «به خاطر همکارم، آتیش زدم به مالم» یا «دبپلمه بیکارم، دستمال کاغذی مبارم». اوضاع، خیلی فرقی نکرد. یکی، دو هفته ای همین طوری گذشت تا این که به ذهنم رسید آواز بخوانم. همیشه دوستان و اطرافیانم به من می گفتند، صدای خوبی داری. یک شعر برای کارم درست کردم و روز بعدش موفق شدم دستمال بفروشم. کم کم کارم گرفت. هفته ای یکی دوتا شعر آماده می کردم تا الان

استعداد دارم ولی حامی، نه!



من با کمی اغماض، کار ابراهیم را نقیضه یا به قول فرنگی ها «پارودی» می دانم که به معنی تقلید طنز گونه از یک اثر هنری است. اهل فن بهتر می دانند ولی به نظرم کار را راحتی نیست؛ ذوق ادبی و استعداد طنز و تاحدودی تسلط بر شعر، نیاز دارد. خود ابراهیم در این باره توضیح می دهد:

«فکر می کنم استعداد خدادادی است. یک آهنگ می آید توی ذهنم، بعد شعرش را تغییر می دهم و وزن و قافیه اش را درست می کنم. اگر یک حامی داشتم، در این کار موفق می شدم. راستی برای «کرونا» هم یک شعر درست کردم. می خواهی برایت بخوانم؟ دوباره اومد / سال جدیدی / تمام می شه هر چی سختی کشیدی / رد میشه از ما / هر چه بدی بود /

این کرونا رو / می کنیم نابود / ما با مشکلات / روبه روی شیم / حساب این ویروسو می رسیم». از ابراهیم می پرسم منظورش از حمایت چیست، جواب می دهد: «مثلا یک نفر کمکم کند تا یک آلبوم بد هم بیرون یا همراه یک خواننده معروف اجرا داشته باشیم.

فکر می کنی بقیه چطور خواننده

حدود ۳۰ ترانه برای دستمال کاغذی خوانده ام». می پرسم پس خواندن، ترفندی است برای فروش و نه از روی علاقه به آواز؛ توضیح می دهد: «از وقتی خودم را شناختم، علاقه زیادی به خوانندگی داشتم. توی مدرسه و جمع های خانوادگی و خدمت سربازی، می خواندم و همه می گفتند عجب صدایی داری. فامیل و دو همسایه همیشه از صدایم تعریف می کردند و می گفتند ای کاش کسی از تو حمایت می کرد که می رتی سراغ خوانندگی. خب پدرم، کار ساختمانی انجام می داد و وضعیت بد نبود ولی من را حمایت نکرد. وقتی شروع به دستفروشی کردم، پیش خودم گفتم خب می توانم از هنرم استفاده کنم؛ هم فروش داشته باشم و هم استعدادم را نشان بدهم. تأثیر هم داشت. چندوقت پیش رفتم شبکه سلامت و یکی دو هفته پیش هم شبکه نسیم از دم عوت کرد.»

شده اند؟ یا خودشان سرمایه داشتند

یا یک نفر آن ها را کشف و روی شان سرمایه گذاری کرده است. بعضی ها هم پول می دهند، صدای شان را درست می کنند و به زور خواننده می شوند». من فکر نمی کنم کار به این سادگی باشد، برای همین سوال می کنم که فکر نمی کند برایش بهتر است یک استاد آواز، او را به شاگردی بپذیرد و اصول کار را بهش یاد بدهد؟ پاسخش جالب است: «من هیچ وقت آموزش ندیدم ولی یک بار تست صدا دادم و نمره ۱۰۰ گرفتم. فقط حس خوانندگی ام ضعیف بود. یک بار هم برای کلینیکی در سعادت آباد تهران رفتم جواب می داد». می پرسم، تا حالا اقدامی جدی برای قرار گرفتن در مسیر خوانندگی انجام داده است؟

توضیح می دهد: «چند سال پیش رفتم صداوسیما ی رشت و گفتم به خوانندگی علاقه دارم. یک کاست دادم و گفتند این را پیر کن. چندتا قطعه ضبط کردم. بهم گفتند صدایت کلفت است و ردم کردند. تعجب کردم ولی ناامید نشدم. حالا مثل خواننده های دیگر می خوانم و خیلی ها می شناسندم.»

توی کافه و عروسی نمی خوانم

ابراهیم در اینستاگرام بیشتر از ۲۰ هزار فالوئر دارد؛ گرچه خیلی در فضای مجازی فعال نیست و ۲۶ تا پست بیشتر ندارد. این تعداد دنبال کننده چه فایده ای دارد برای کسی که می خواهد به عنوان خواننده بشناسندش؟ خودش می گوید: «حقیقتا یکی دوتا تبلیغ گرفته ام تا حالا. یکی از تبلیغ ها برای همان کلینیک تهران بود که گفتم. برای شان شعر درست کردم که اتفاقا باز دید خوبی هم داشت ولی اینستاگرام فایده زیادی بر این ندارد. امیدوار نیستم از این طریق پول در بیاورم. درآمد برابرم مهم است ولی عشقم به خوانندگی مهم تر می دهه: «از دستفروشی نه ولی کار من با همین آواز خواندن، جوابگوی خرج روزم راهم هست. خیلی ها اصلا دستمال لازم ندارند ولی چون از صدایم خوش شان می آید، ازم خرید می کنند. درست است نمی توانم به آرزوهایم برسم ولی خدارا شکر می کنم که زندگی امی پر خرد. همسر هم ازم راضی است.»

خب این از آن ادعاهاست که به راستی آزمایی نیاز دارد. در ادامه با همسر ابراهیم حرف می زنم.

همسر ابراهیم: «به شوهرم

افتخار می کنم»

ابراهیم گوشی را به همسرش می دهد. صدای دور تقلب رسان، حالا که نزدیک شده، خیلی سر حال و بالترژی به نظر می رسد. قبل از هر چیز در ادامه حرف شوهرش می گوید: «بله، شوهرم خیلی خوب است. خیلی ازش راضی هستم». ازش می خواهم خودش را معرفی کند، جواب می دهد: «من هم مثل شوهرم کاسب همین شهرم. دستفروشی می کنم. بیشتر افرادی که او را می شناسند، من را هم می شناسند. البته خیلی از مشتری های ثابتم می دانند که من از دواج کرده ام. خودم با کلی افتخار بهشان گفته ام». از آن جایی که بدون اسم نمی شود این گفت و گورا منتقل کرد، به ناچار از این به بعد خانم همسر را به اختصار خانم «ه» معرفی می کنم. از خانم «ه» می پرسم، اوضاع کاسبی چطور است، می گوید: «خدارا شکر، خوب است». ابراهیم آواز می خواند که مشتری دارد، خانم «ه» چرا از درآمد دستفروشی راضی است؟ می گوید: «چون خوش اخلاقم. مشتری، دنیا دنیا هم بد اخلاقی و بی احترامی کند، ناراحت نمی شوم. باز هفته بعد با شادابی و خوش رویی می روم دم مغازه اش و می گویم اسلام، روزتون بخیر». اگر بگویید ازت خرید نمی کنی، جواب می دهم «خواهش می کنم، روز خوبی داشته باشین». از خانم «ه» می خواهم کمی درباره کارش بگوید: «کار ما همه اش پیاده روی است. در روز هشت ساعت راه می روم که واقعا آدم را خسته می کند اما من دوست دارم تا وقتی دست و پا می می چرخد، کار کنم».



ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

شنبه • ۱۵ آذر ۱۳۹۹
۱۹ ربیع الثانی ۱۴۴۲ • ۵ دسامبر ۲۰۲۰
شماره ۳۰۵۴۰

۱۷۶۰

معروف ترین شعرهای

«ابی دستمال فروش»

کاسب و در به درم /

چی اومده به سرم / هر چه پول درمیارم

/ بازم پولی ندارم / صبح تا شب چون می کنم / به پولی

در بیارم / اون قدر خسته شدم / دیگه نایی ندارم / جز این مگه راه دیگه هست

/ دستمال بیارم من با دودست / تا تو دستمال از من بخری / من هم در بیام از بیکاری

خواستم بخونم آواز ه خون شم / اما هنوزم دستمال فروشم / کارم فشار روی ماهامه / هر جا که می رم دستمال ماهامه / دستمال که می خوی بیا کنارم / دستمال تموم شه، خوب می شه حالم / من که جز این کار، کاری ندارم / باید چه جوری پول در بیارم

به فکرم که باشی منم باز می توئم / برای دستمال هام یه آواز بخونم / بخر دیگه دیرم نشه باز دوباره / خریدن واسه تو که کاری نداره / تو کم می کنی خستگی مو / از من بخری دستمال هام رو / دستمالو با خودم به هر کجا کشیدم / من هیچ وقت امیدم رو از دست نمی دم / می خونم تا وقتی دستمال هام تموم شه / بخرید که یک کم دل من آروم شه / تحمل نداره دل من / اگر کم نشه مشکل من

دستمال آوردم واسه تو / تموم بشه خدا کنه / دوباره باز یکی بیاد / دستمال هام رو سوا کنه / خدا کنه کسی نباشه / از دستمال هام ناراضی باشه / این جور باشه منم می توئم / واسه شما آواز بخونم

خانواده ام مخالف دست فروشی ام بودند

این کار، دلی را شاد می کنم. اگر یک هفته به یک محله سر زنم، کاسب ها خبرم را می گیرند. به من می گویند وقتی تو می آبی، مارو حیه می گیریم». بد رفتاری و واکنش بد در کار ابراهیم نباید چیز غیر معمولی باشد. تعریف می کند: «اوایل، کارم برای مردم تازگی داشت. بعضی وقت ها مسخره ام می کردند اما حالا بیشتر تشویقم می کنند. با هم سلفی می گیریم. بارها شده بیست و مبلغ دستمال کاغذی به من پول داده اند چون از صدایم خوش شان آمده است. خیلی ها هم می گویند تو حیفلی! یا این صدا چرا خوانده نمی شوی؟» در صفحه اینستاگرام ابراهیم هم تک و تک پیام های منفی دیده ام. خودش می گوید اصلا ناراحت نمی شود و ادامه می دهد: «نه این که پوست کلفت باشم ولی برای موفق شدن در هر کاری باید بهایش را بدهی. همیشه به خودم می گویم اگر دیگران تو را اذیت می کنند، یعنی داری موفق می شوی.»

آرزویم این است که هیچ

استعدادی هدر نرود

در کنار محبوبیت معنی دارد». اگر قرار باشد تن به کلیشه های مصاحبه ای بدهم از آرزوی ابراهیم بپرسم، جوابش پیشاپیش مشخص است؛ خوانندگی! ولی او آرزوهای دیگری هم دارد: «به جز خواننده شدن، آرزو دارم همسر مرا خوشبخت کنم و یک خانه برایش بگیرم. با درآمد دستفروشی، مستأجر بودن خیلی سخت است. آرزوی بعدی ام این است که هیچ استعدادی، هدر نرود. من به هر حال به نوعی از هنرم استفاده کردم». کاسبی در دوران کرونا به ویژه برای دستفروش ها خیلی سخت تر از قبل شد. کاروبار ابراهیم اما بد نبوده است: «ما دستفروش ها توی باران و زیر آفتاب و خلاصه در هر شرایطی در خیابان هستیم ولی سخت ترین قسمت کار ما این است که فروش نداشته باشیم. من اما چون کارم ویژه است، همیشه مشتری ثابت دارم و در این دوران هم کم و بیش فروش داشتم. بایک طلا فروش آشنا هستم. یک بار من را برد توی مغازه اش. در کمدی را باز کرد که تویش پر از جعبه دستمال کاغذی بود. پرسید این ها را چندمی خری؟ تعجب کردم. گفت این ها دستمال های خودت است، ازت خرید می کنم چون دوستت دارم. بیشتر مشتری هایم این طوری هستند.»

ابراهیم توی پست هایش از فالوئر ها می پرسد، از یک تا ۱۰ به

صدایش چند می دهند؟ حالا

این سوال را از خودش می کنم. بعد از

کمی تأمل جواب می دهد: «هشت. صدای همسرش را می شنوم که با قاطعیت می گوید ۱۰! او ادامه می دهد: «همسرم با پول خودش بر ایام بلندگوو میکروفن خریده است. توی خانه با میکروفن برایش آواز می خوانم». راجع به انتخاب آهنگ ها از ابراهیم می پرسم، توضیح می دهد: «آهنگ هایی را که مردم بیشتر گوش می کنند، انتخاب می کنم. مثلا چندوقت پیش قرص قمر بهنام بانی را خواندم. کاسب و در به درم / چی اومده به

سرم / هر چی پول درمیارم / بازم پولی ندارم. خودم اما بیشتر مرحوم مرتضی پاشایی و محسن یگانه را دوست دارم». ابراهیم به نظر خودش اگر شرایط برایش فراهم باشد، نه تنها خواننده خوبی می شود که بین مردم محبوب هم خواهد بود: «همیشه این سوال را از خودم کرده ام که چطور خواننده ای می شوم. بعضی خواننده ها و بازیگر ها خودشان را برای مردم می گیرند من اما دوست دارم مردمی باشم. برای من شهرت

